

مسئله اردبیل خیلی اهمیت پیدا کرده است، ستارخان هم گویا در آن صفحات است، گویا هم در محاصره باشد.

پنجشنبه ۱۳ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

مسئله اردبیل خیلی مهم شده، ستارخان نوشته بوده است که اگر به من کمک نرسد یا کشته خواهم شد یا دستگیر، باقرخان هم از تبریز به کمک او رفته است.

جمعه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

سید یعقوب شیرازی امروز در مسجد سپهسالار معروف به ناصری نطق کرده بوده است که: «کارِ اردبیل بد شده است، من می‌روم به جنگ، اگر کشته شدم یکسره می‌روم بهشت! و اگر زنده برگشتم که وای بر احوالتان، از مال پس و از جان عاصی است، تمام این کارها برای پول است و مداخل.

جمعه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

دیشب ناصرالملک هم وارد طهران شده‌اند با ممتازالدوله که پیشتر رئیس مجلس بود.

شنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

امروز دختر مرحوم اتابک را برای شاهزاده اکبر میرزا که صارم‌الدوله باشد عقد کرده بودند.

شنبه ۱۵ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

شنیدم که ام‌الخاقان مادر محمدعلی شاه که رفته بود با عزت‌الدوله دخترش به قم. عزت‌الدوله مراجعت کرده، او رفت به طرف عتبات و در بین راه مرحوم شده است.

چهارشنبه ۱۹ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

به قدری حاجی علیقلی خان وزیر داخله خودش را گرفته است که، من تا به امروز هیچ کدام از صدور و اتابکان را با این غرور و تکبر ندیده بودم، می‌خواهم بگویم هیچ شاهی را به این طور ندیده بودم!

پنجشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

چند روز است دزدی‌های غریب گرفته‌اند از کتابخانه دولتی.

پنجشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

گویا ستارخان هم فرار کرده است، کار اردبیل خیلی مهم و سخت شده است، و رحیم‌خان سردار نصرت معرکه می‌کند.

پنجشنبه ۲۰ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

عباس میرزا پسر فرمانفرما که یازده سال بود در فرنگستان لندن مشغول تحصیل بوده است آمده است. ده ساله بود است که رفته به فرنگستان.

شنبه ۲۲ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

پیرم با مجاهدین زیادی، با توپ و توپخانه مفصلی امروز می‌رود به

طرف اردبیل و زنجان، انشاء الله این پدر سوخته هم دیگر برنخواهد گشت.

یکشنبه ۲۳ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

فردا آقای آقا سید عبدالله ورود خواهند کرد. اغلب از وکلا میل ندارند

که آقا سید عبدالله ورود بکنند و یکسره بروند در مجلس!

شنبه ۲۹ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

شرح ورود آقا سید عبدالله مجتهد.

یکشنبه سلخ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

فردا مجلس شورای ملی منعقد می شود.

یکشنبه سلخ شوال المکرم ۱۳۲۷

□□□

تفصیل ورود شاه به مجلس شورای ملی: عضدالملک توی کالسکه

بزرگ پهلوی شاه نشسته بوده است و مثل نعش با مردم تعارف می کرده است!

وقت نطق کردن که **بایست** عضدالملک نطق کند. نطقش را گم کرده بوده است،

بعد از آن که کاغذ زیادی از جیبش بیرون آورده است، پیدا کرده، داده بود به

سپهدار او خوانده بود!

دوشنبه غره ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

شنیدیم امروز اجلال السلطنه و معتمد خاقان حمایل آبی انداخته بودند،

معلوم نیست که چه وقت به آنها مرحمت شده است و اگر مرحمت شده کی به

آنها مرحمت کرده است؟ باری مبارکشان باشد!

دوشنبه غره ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

اردبیل را قشون روس متصرف هستند. روس‌ها می‌گویند هر وقت حاکم فرستادید ما اردبیل را به شما تسلیم خواهیم کرد.

شنبه ۶ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

ملاقربانعلی رامی گویند به درجه شهادت رسانده‌اند! ولی انشاءالله دروغ است.

شنبه ۶ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

رفتم برای تماشای «سینموتوگراف» آنتوان، آرامنه امشب بودند و از مسلمانان پذیرائی نمی‌کردند. بعد رفتم «سینموفوگراف» روسی خان.

یکشنبه ۷ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

دیرزو وکلا قسم می‌خورند و موتمن‌الملك چند روز بود موقتی رئیس شده بود حالا مستشارالدوله رئیس شده است.

سه‌شنبه ۹ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

پیرم وارد خمسه شده، زنجان را هم به توپ بسته، گویا آخوند (ملاقربانعلی) را هم به درجه شهادت رسانده‌اند.

سه‌شنبه ۹ ذی القعدة الحرام ۱۳۲۷

□□□

روزنامه‌ها می‌نویسند: مجاهدین راکشته و یپرّم هم زخم دار شده است؛ حکایت پارسال امیربهادر نامرد شده است و محمدعلی شاه بی‌همه چیز؛ هر ساعت بیچاره ستارخان را می‌کشتند ولی خدا شاهد است که مشروطه‌خواه حقیقی من هستم، منظورم عدالت در حق این مردم است.

سه‌شنبه ۹ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



به اتفاق عضدالملک رفتیم حضور بندگان همایونی؛ آقا میر محسن برادر صدرالعلماء از طرف آخوند ملا کاظم خراسانی یک لایحه آورده بود که در واقع هم نصیحت بود و هم دستورالعمل.

شنبه ۱۳ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



(مدتی بود) از ریاست گاردی‌ها استعفا کرده بودم. امروز استعفایم قبول شده است.

دوشنبه ۱۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



رجال خمسه از قبیل اسعدالدوله و غیره را گرفته پول از آنها می‌خواهند.

دوشنبه ۱۵ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



کاغذی از مجلس به من نوشته بودند که اطاق‌هایی که شما دارید و پشت مجلس است خالی بکنند و به تصرف مجلس بدهید خیلی تعجب کردم.

چهارشنبه ۱۷ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



پسر جهانشاه خان ملقب به سردار فاتح، آخوند ملاقربانعلی را آورده تا کرج، بعضی‌ها می‌گویند آدم مخصوص از طهران روانه شد که آخوند را ببرند به کربلا، بعضی‌ها می‌گویند بیچاره آخوند رابه درجه شهادت رسانده‌اند.

سه‌شنبه سلخ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



اغلب سرحدات شلوغ است ولی تلگرافخانه بروز نمی‌دهد، سپهدار و وزیر داخله خیلی خلوت می‌کنند و عضدالملک روزها مثل مجسمه می‌رود دیوانخانه و بیخود می‌نشیند.

سه‌شنبه سلخ ذی‌القعدة الحرام ۱۳۲۷



وکیل قشقائی بسیار آدم ساده‌ای است، برای همه کارها خوب است به جز وکالت، مرد خری است!

دوشنبه ۶ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۷



امروز صمصام‌السلطنه بختیاری که حاکم اصفهان بود وارد شد. با تشریفات وارد شده بود، قزاق سوار زیادی رفته بودند استقبال.

چهارشنبه ۵ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۷



روزنامه‌ها شاهزاده ظل‌السلطان را عقب کرده‌اند برای این دوستان هزار تومانی که سند سپرده است، گویا زیرش زده است.

دوشنبه ۲۰ ذی‌الحجة الحرام ۱۳۲۷



موثق الدوله از وزارت دربار معزول شده است، مستوفی الممالک به

وزارت دربار برقرار شده است.

جمعه ۲۴ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۷



روزنامه خاطرات غلامعلی خان

عزیز السلطان

(ملیجک ثانی)

۱۳۲۷ هجری قمری

سنه یکہزار و سیصد و بیست و ہفت ہجری قمری

یکشنبه غره شهر محرم ۱۳۲۷

دعا و نماز و ادعیه اول ماه را به جای آورده، رفته حمام. بیرون آمدم، از موقوف الدوله پذیرائی کرده تا نزدیک ظهر، دو ساعت به غروب رفته به حضرت عبدالعظیم زیارت.

دوشنبه ۲ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفته به خانه معیرالممالک، چون روز شنبه سلخ، از مشهد آمده است. ظهیرالاسلام با متابعاتش آنجا بودند.

سه‌شنبه ۳ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفته به باغشاه در خانه، سپهسالار نبود، رفته به خانه‌اش. روضه صبح در خانه‌اش است، نهار را هم در خانه‌اش می‌خورد بعد می‌آید. باری در همان جا که اول خیابان بندگان همایونی سلام می‌نشینند، چادر بزرگی زده از امروز تعزیه می‌خوانند، تکیه خوبی درست کرده‌اند. سایر اطاق‌ها را هم در آنجا ساخته‌اند و برای حرم زنبوری کشیده‌اند.

باری صدراعظم هم با وزراء در همان کلاه فرنگی کوچک خلوت داشته. همان مجلس وزراء که نوشته بودم تشکیل شده است. باری بندگان همایونی هم بیرون بودند، حضرت اقدس آقا هم در حضور بودند، قدری راه رفته، بعد با صدر اعظم (و) وزراء رفته شرفیاب شده، قدری در حضور بوده، بعد آمده سوار شده آمدم به منزل.

اخبار تازه نبود، مگر همان‌ها که نوشته شده است: تبریز همان حالت، اصفهان به همان حال، سپهدار هم در سر جای خودش با استعداد هر چه تمام‌تر نشسته، سایر جاهای دیگر هم در کمال شلوغی است.

چهارشنبه ۴ شهر محرم ۱۳۳۲

بعد از نهار، سرکار معززالملوک تشریف بردند به باغشاه خدمت ملکه جهان برای تعزیه.

سوار شدم رفتم خانه امین‌الملک به روضه؛ امیرنظام، مختارالسلطنه، صدق‌الملک و جمعی بودند، بعد با مختارالسلطنه آمدم نزدیک خانه سردار ناصر یک مسجدی است، آنجا سردار ناصر روضه می‌خواند.

از اخبار تازه این است که سپهدار اعظم که در تنکابن می‌گفتند یاغی شده، دروغ بوده ولی استعداد کاملی داشت. سپهدار نه به صدراعظم و نه به سپهسالار اعتنا دارد، تمکین هیچ‌کدام از این دو نفر را نمی‌کند، تا ملتجی به حضرت اقدس می‌شوند. به محض تلگراف کردن به سپهدار که بیا برو به حکومت قزوین، فوراً اطاعت کرده، همین چند روزه خواهد آمد به قزوین، حکومتش را به او دادند.

پنجشنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۳۲

سه ساعت به غروب مانده، سوار شده رفتم به روضه وکیل‌السلطنه، که در خانه پدری‌شان می‌خوانند. نرسیده به بازار چه مؤیدالدوله است، در واقع این روضه عوض آن روضه مرحوم اتابک است، این خانه پدری‌شان است و این روضه مال فامیل اتابک است. خلاصه وکیل‌السلطنه، امین‌السلطان، میرزا احمدخان، مصطفی خان، محمد حسن خان، دکتر شیخ محمد، مشیرالتجار، اعتصام‌السلطنه، معتمدالدوله، محسن خان، حاجی اسکندر خان (و) جمعی بودند.

بعد برخاسته، رفتم امیریه حضور حضرت اقدس؛ تشریف نداشتند، به باغشاه تشریف فرما شده بودند، بعد سوار شده رفتم به باغشاه (برای) تعزیه. مؤیدالدوله (و) عضدالدوله دم در نشسته بودند. یک آفتاب‌گردان هم زده بودند برای فرنگی‌ها. زن

وزیر مختار ایتالیا با چند نفر دیگر هم بودند. تعزیه ورود مدینه، خواب دیدن حضرت فاطمه زهرا، حضرت علی اکبر را بود. باری غروب تعزیه تمام شده، با مؤیدالدوله آمدیم اطاق سپهسالار.

سردار معتضد که رفته بود به طرف اصفهان، چند روز است آمده است برای نواقص کارش و فردا مجدداً خواهد رفت.

امیرمفخم، سردار ظفر، سایر بختیاری‌ها، ناصرالدوله، فوج خلیج قم و سایر افواجی که برای اصفهان ترتیب داده‌اند در قم هستند.

باری سردار معتضد صحبت می‌کرد که در وقت رفتن که به کهریزک رسیدیم، امیر مفخم با سردار ظفر در یک کالسکه بودند، یک شال گردن بلندی در گردن امیر مفخم بوده است، سرشال از در کالسکه بیرون می‌رود و به دور پره‌های چرخ کالسکه پیچیده می‌شود، هر دو خواب بوده‌اند، یعنی چُرت می‌زده‌اند؛ یکمرتبه کالسکه به حرکت در می‌آید شال به دور گردن امیر مفخم پیچیده کم مانده بوده است خفه بشود، هیچ نمی‌توانسته حرف بزند یا صدائی بکند، بعد که قدری دست و پا می‌زند، سردار ظفر بلند می‌شو. خدائی بوده، شال زود پاره می‌شود.

سپهسالار و صدراعظم با سردار معتضد امشب با هم کار دارند که ترتیبات اردو بدهند (که) فردا صبح برود.

جمعه ۱۳ شهر محرم ۱۳۲۷

قدری روزنامه نوشته استراحت کردم. معین السلطان از قراری که می‌گفت: جلال‌الملک دیشب از فرنگستان وارد شده است. رفته امیر به حضور حضرت اقدس.

شنبه ۱۴ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفته به باغشاه در خانه؛ بندگان همایونی چون قدری پای مبارکشان

درد می‌کند، اندرون تشریف داشته؛ سپهسالار هم چون روز آخر روضه‌اش بود، نبود. باری قدری توی باغشاه رفته، بعد رفتم منزل صدراعظم. رفته بود برای تعزیت امپراطور روس که عمویش مرده بود.

یکشنبه ۱۵ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه در خانه؛ بندگان همایونی اندرون تشریف داشتند. صدراعظم با وزراء و سپهسالار خلوت داشته، سایر مردم هم بی خود در باغشاه راه می‌رفتند، ما هم ول ول راه می‌رفتیم تا وقت نهار شد. شاهزاده احتشام‌الدوله را که معین دربار باشد به اصرار بردند منزل حاجب‌الدوله نهار خوردیم.

سوار شده آمدیم باغشاه توی تکیه؛ امروز روز آخر تعزیه است، تعزیه حوض کوثر و کوه احد است. ما رفتیم در همان آفتابگردان نشسته، میرهاشم، ناصرالسلطنه، سردار مسعود، وزیر مختار بلژیک با چند نفر فرنگی دیگر بودند. ادم خان مجدالدوله به روضه، بعد از روضه یک پنجشاهی می‌دهند؛ یعنی از چهار به غروب بنا به پول دادن می‌کنند.

دوشنبه ۱۶ شهر محرم ۱۳۲۷

رفتم بیرون، موق‌الدوله، حاجی امین‌الخاقان، محمد صادق میرزا، آقا میرزا آقا خان بودند. خوانندگان خواهند گفت که شاهزاده موق‌الدوله اغلب کارش چیست و چه بوده است؟ اینجا عرض می‌کنم: آدم خوب و بی تکبری است، سلیم‌النفس (و) درست است، تمام اخلاق حمیده را این شاهزاده داراست، اغلب تنها و بی کار است همسایه هم هستیم؛ خانه‌های مرحوم مشیرالدوله شیخ محسن خان را، چندین سال است



سردار افخم

اجاره کرده است. اغلب برای تفرج و وقت گذراندن به این منزل متعلق به خودش تشریف فرما می شوند، الحق مثل و مانند ندارند. کاری که از دولت حالا به او راجع است تمام باغات (و) ابنیه دولتی است. نیم ساعت به غروب با مختار السلطنه، سوار شده رفتیم امیر به حضور حضرت اقدس.

سه شنبه ۱۷ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه در خانه؛ وقتی که رسیدم دیدم سپهسالار دارد می رود شرفیاب بشود، رفتم در اندرون، بندگان همایونی بیرون تشریف آورده، سردار مظفر به قدر چهارصد نفر سوار اینانلو آورده، سان داده تمام اسب های بسیار خوب (و) جوانان رشیدی بودند که بایست بروند. باری اغلب از سردارها بودند (و) حضرت اقدس ولیعهد. بعد بندگان همایونی تشریف فرمای عمارت شدند، بعدش هم حضرت اقدس آقا تشریف آوردند.

صدراعظم با وزراء رفته به خاکپای مبارک مشرف شدند، من آمدم در اطاق سپهسالار. پسر آصف الدوله که خراسان بود (و به قدر یک ماه است آمده است، امروز دیده شد. وقت نهار هم خود سپهسالار آمده، صرف نهار کرده، بعد از نهار هم فرمانفرما آمده خلوت کرده، می رود اصفهان.

کار اصفهان اهمیت پیدا کرده و خیلی سخت شده است، آن بختیاری ها هم که رفته اند در قم هستند.

از اخبار تازه این است که: تمام ولایات شلوغ است. از اخباری که شنیده شد این است که: جمعه گذشته مجل السلطنه، دسته سینه زن های سنگلج را با مقتدر نظام (که) پارسال سنگلجی ها در آن وقایع میدان توپخانه حامی دولت بودند آورده بوده است در تکیه دولت در باغشاه؛ بعد آورده بود در حضور. یک علم هم بندگان همایونی به دست مبارک خودشان مرحمت فرموده بودند به دسته، این کار هم به صلاح دید مجل السلطان شده بود. در شهر شهرت غریبی دارد که اسباب رنجش و مایوسی صنیع حضرت هم شده است، چون که صنیع حضرت هم در میدان توپخانه بوده است، با مقتدر نظام هم به کلات رفته بود، خودش هم مشدی و لوطی (و بی عارتر از مقتدر نظام است، چون به او علم نداده اند، اسباب رنجش و دلخوری او شده است. در تمام شهر این کار مضمون شده است. الحق مجل السلطان بدکاری کرده است. این کارها روی مردم را به دولت باز می کند، دولت را عرضش را می برد. خداوند را قسم می دهم به حق حق، نوکرهای شاه پرست صحیح دولتخواه به بندگان همایونی مرحمت فرماید.

از اخباری که در این عصری شایع شده، گویا هم راست باشد، این است (که): رشت بهم خورده است، ریخته به عمارت حکومتی، سردار افخم بیچاره را به یک روایت کشته (و) به یک روایت تکه تکه کرده اند که اثری از او نیست.

هر چه داشته آتش زده اند. دیگر باقی مطلب معلوم نیست. که چه شده است.

باری هر وقت معلوم شد، خواهم نوشت. روز قتل در رشت دو دسته بهم خورده بودند، یک دسته رشتی‌ها (و) یک دسته ترک‌ها دعوا کرده بودند، دو سه نفر هم کشته شده است. از روز قتل هم به این طرف بازارها را بسته‌اند. از قرار (چون) قاتل‌ها را دسته ترک‌ها می‌خواستند و سردار افخم نداده بوده است، این طور شده. سردار امجد هم رفته، سمت قنصلخانه روس بست نشسته. این خبر امروز عصر شایع شده، راوی‌ها آدم‌های معتبر بودند ولی انشاءالله دروغ است.

چهارشنبه ۱۸ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم به باغشاه در خانه، اسب‌دوانی است، با سپهسالار رفته شرفیاب شده، بعد آمدم به اطاق سپهسالار. سردار کل، آصف‌السلطنه، قوام‌الدوله، مؤید، عباس خان، معاون‌السلطان که وزیر لشکر است، سردار مظفر، سالار اعظم (و) جمعی بودند. سردار مظفر با چهارصد سوار اینانلو، سیصد نفر سرباز داوطلب از یک فوج دیگر، صد نفر گارد ماماقانی، یک اراده توپ کوهستانی، با سوار و پیاده، گارد کرمان خود سپهسالار با سردار مظفر، مأمور شده‌اند بروند به رشت؛ تا فردا خواهند رفت. آنچه در باب سردار افخم بیچاره شنیده شد امروز از این قرار است: گویا سردار افخم بیچاره در باغ مدیریه که مال مدیرالملک سردار همایون است، مهمان بوده است؛ آنجا به او گفته بودند که سپهدار عصری وارد می‌شود، هر چه آدم و اجزاء داشته بوده است، می‌فرستد به استقبال سپهدار، خودش با سه چهار نفر از مهمان‌ها (و) دو سه نفر از اجزایش می‌مانند، بعد می‌گویند هفت هشت نفر آمده‌اند عرض دارند، می‌گویند بیایند عرضشان را بکنند. وقتی که وارد می‌شوند او را می‌کشند و دو نفر دیگر که پهلوی او بوده‌اند آنها را هم می‌کشند و بعد می‌روند عمارت حکومتی، پستخانه، تلگرافخانه (را) آتش می‌زنند، بلوا می‌شود. این روایت از سپهسالار شنیده شد؛ ولی باز هم خبر صحیح

ندارند، چونکه هنوز تلگراف یا خبر دیگری ندارند. تلگرافخانه خراب شده، سیم‌ها پاره، زن و بچه سردار هم رفته (اند) به قنسلگری روس. هیچ کس اطلاع درست ندارد؛ این اخبار را هم با تلفن «باقراف» که مال راه شوسه است خبر داده، دیگر معلوم است هر جایی یک جور می‌گویند، هر وقت اطلاع و خبر صحیح به دست آمد عین آن را خواهم نوشت، انشاءالله تمام دروغ است.

تمام روز را در منزل بودم. غروب رفتیم به منزل معین‌السلطان. شاهزاده موقت‌الدوله (و) جلال‌الملک بودند. باری جلال‌الملک از این یک سفر بسیار فرنگی مآب شده‌اند.

پنجشنبه ۱۹ شهر محرم ۱۳۲۷

سوار شده رفتم در خانه؛ سپهسالار با بعضی‌ها در توی باغ بودند، سپهسالار رفت به اطاق صدراعظم، وزراء آنجا جمع بودند، حضرت اقدس هم در حضور شاه بودند. غلام‌های گارد سپهسالار مشق می‌کردند. رفتم در اطاق سپهسالار نشسته بعد سوار شده آمدم به منزل.

عصری فریدون میرزا پسر حضرت اقدس ظل‌السلطان، جلال‌الملک، و معین‌السلطان آمدند، بعدش هم موقت‌الدوله.

جمعه ۲۰ شهر محرم ۱۳۲۷

اخبار تازه چیزی نشنیده، امروز چون که بیرون نرفته. ولی از قراری که دیشب فریدون میرزا می‌گفت: کار اصفهان بدتر از تبریز است، اول خاک اصفهان از هر طرف سنگرها (و) استعدادها مرتب کرده‌اند و مشغول مالیات گرفتن هستند.

برای خود شهر اصفهان هم دروازه و بارو درست کرده‌اند خیلی محکم؛ یک باغ

بزرگ حضرت اقدس ظل السلطان در بیرون شهر اصفهان ساخته است (که) بسیار بزرگ است، تمام پسرها و دخترهای شاهزاده در آنجا جمع هستند، چون که سابق پسرهای شاهزاده که بزرگ هستند با مادرهایشان هر کدام یک عمارت و دستگاهی علیحده داشته، اغلب هم زن و بچه دارند، خود شاهزاده (هم) علیحده است، در این موقع تمام در آن باغ نو جمع هستند، غلام هندی (و) انگلیسی هم در نهایت صفا از آنها نگاهداری می کنند؛ اگر نمی کردند، نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری تلافی ایلخانی مرحوم را اقلأ سر پسرهای شاهزاده در می آورد.

باری عصری رفتم به خانه فرمانفرما به روضه، بعد سوار شده آمدم رو به امیریه. دم منزل «باقراف» پیاده شده که با تلفن یک احوالی از آجودان حضور پرسم. میرزای سردار افخم که از رشت فرار کرده بود آنجا بود، از او احوال گزارشات را پرسیدم. او این طور نقل می کرد، می گفت: در رشت مستعد بودند که اغتشاشی بکنند. از تبریز هم آمده بودند، برای همین کارها ولی در دست عنوانی برای شلوغی نداشته اند. سردار امجد گفته بود که از طالش و گرگانه روز، خیال دارند بیایند به رشت حمله بکنند. بسیار هم سردار امجد متوحش بوده است... شبانه زیادی هم انداخته بودند که مشروطه می خواهیم.

باری روز قتل خیلی مرتب کرده بودند که دستجات با هم دعوا و نزاع نکنند، تا عصر هم اتفاقی نیافتاده بود، عصری دو دسته با هم نزاع می کنند، دسته ترکها (و) یکی دسته اهل خود رشت، دو نفر در این میانه کشته می شوند، یکی یک نفر سید بوده است؛ آن کسی که آن را کشته بود نسبتش را به شاطر خود سردار افخم می دهند. به طور یقین هم نمی دانند. باری نعش آن قاتل را نمی برند دفن کنند. تا چهار روز هر روز در یک مسجد و یک کاروانسرا اسباب هیجان مردم را فراهم می کنند. دو سه مجلس هم در این باب کرده بودند از اعیان و اشراف (و) علماء برای این کار. سردار گفته بود: دو نفر

بنویسند که قاتل همین است (تا) من او را بکشم. هیچ کس ننوشته بود؛ تا آخر بناشد که شریعتمدار این کار را اصلاح کند. سردار افخم یدک و تشریفات فرستاد برای برداشتن نعش، قبول نکردند (و) پس فرستادند؛ خود شان با تجملات هر چه تمام تر نعش را برداشتند. بنا بود که شریعتمدار این کار را اصلاح کند.

روز پانزده محرم، شب (سردار افخم) یک کاغذ نوشته بود به مدیرالملک سردار همایون که چندی است خسته شده کسل هستم، فردا از صبح می آیم به باغ مدیریه نهار را هم آنجا صرف خواهم کرد. بعد سوار می شود می رود رو به مدیریه. سر راه می رود به منزل سردار امجد، او را می (خواست) با خودش ببرد، او نیامده بوده است، عذری می آورد، باری می روند مدیریه آنجا هم خود سردار همایون، محتشم الملک، اجلال الدوله، آجوان حضور، معین الممالک بوده اند. اعزاز الممالک که از کسان سپهسالار است مأموریت داشت برای پول نظامی از بگیرد.

بعد از نهار، پسر مدیرالملک آمده بود می گفت: سپهدار از انزلی تلفن کرده که من وارد شده ام به انزلی، امشب را می آیم مدیریه، مهمان شما هستم. سردار افخم که این خبر را می شنود، فوری جواب می گوید: من هم اینجا هستم (و) منتظر ورود شما هستم. بعد از نهار مشغول آس بازی می شوند.

به همین میرزا سردار می گوید: برو عمارت حکومتی، پسر دومش که اعتصام السلطان است بردار ببر به استقبال، سوار قزاق یدک هم مرتب بکنید، ببرید به استقبال ولی خودتان تا انزلی هم شده بروید. می گفت من آدم بیرون. کالسکه نداشتم که سوار بشوم، درشکه معین همایون را خواستم سوار بشوم، خود معین همایون گفت: من هم می آیم. جلال الدوله که چند روز بود رفته است به رشت به استقبال آقای شعاع السلطنه و در خانه معین همایون منزل دارد، او هم نمانده، سوار شدیم، آمدیم رو به شهر. دم عمارت حکومتی. من را پیاده کرده اند: می گفت من که وارد شدم رفتم برای